

نگاهی به:

شعر و نقد آن در صدر اسلام

■ شهریار همتی

□ □ دانشجوی دکتری رشته ادبیات عرب دانشگاه تربیت مدرس □ □

■ محمد فاضلی

□ □ استاد گروه ادبیات عرب دانشگاه مشهد □ □

تاریخ دریافت: ۱۳/۱۰/۷۶، تاریخ پذیرش: ۲۳/۲/۷۷

چکیده

ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴ - ۳۵۶ هـ) و کتاب او «الآغانی» بسیار مشهورتر و بزرگتر از آن هستند که بتوان در این مختصر به معرفی آنان پرداخت. آن گونه که خود ابوالفرج می‌گوید^۱ وی پنجاه سال در تألیف این کتاب که در جدیدترین طبعش در ۲۴ مجلد به چاپ می‌رسد، رنج برده است. این کتاب در باب خود بی‌نظیر است. از جمله آنچه که اهمیت «الآغانی» را افزایش داده است، اخبار صدها شاعر عصر جاهلی، اسلامی و عباسی و گلچینی از ارزنده‌ترین اشعار آنان است که به همراه صدها روایت، خبر و مطالب ارزنده دیگر، این کتاب را به دائرةالمعارفی کم‌نظیر تبدیل کرده است.

مقدار زیادی از اهمیت «الآغانی» نیز به خاطر نقدهای ارزشمندی است که ابوالفرج پس از بیان اشعار شاعران، از قول نقادان بزرگ یا خود او بر این اشعار وارد می‌کند. از این نقدها که در سراسر «الآغانی» بفرآوانی یافت می‌شود می‌توان مراحل تطور و تحول نقد ادبی را از عصر جاهلی تا زمان نگارش «الآغانی» پی‌گیری کرد. این مقاله کوششی است که در طی آن با استفاده از کتاب «الآغانی» این تطور و دگرگونی در عصر ظهور اسلامی بررسی شده است.



در این مقاله پس از بیان دیدگاه اسلام پیرامون شعر، اثر سخنان پیامبر گرامی اسلام ﷺ و حضرت امیر علیه السلام در تحول و دگرگونی نقد ادبی مورد دقت و تأمل قرار گرفته است.

کلید واژگان: ابوالفرج؛ الاغانی؛ نقدهای ارزشمند؛ اسلام؛ نقد ادبی

۱- مقدمه

عصر جاهلی در بحران شدیدی در تمامی جنبه‌های دینی، اخلاقی، اجتماعی و حتی ادبی به سر می‌برد و بسیار محتاج انقلابی بود که اوضاع را دگرگون کند و اسلام همان انقلاب بود.

اسلام حقیقت عظیمی است که زندگی بشر را از منجلاط جاهلیت رهانیده و به طرف تکامل و اوج سعادت سوق داد. این دین الهی تعالیم خود را با تهذیب افراد شروع و در قلب، فکر، عقیده و رفتار آنان نفوذ کرده و تأثیر گذاشت. طولی نکشید که نظام، اصول و مبانی‌اش را در تمامی جنبه‌های زندگی افراد و جامعه اجرا کرد و بسیار طبیعی است که این دین آسمانی که معجزه جاوید آن قرآن کریم است در سخن گفتن و هنر سخنوری اثر گذاشته و آن را متحول کند.

آری قرآن کریم با اسلوب دل‌انگیز خود و با معانی و معارف بسیار عالی خود فصیحان و بلیغان زمان را دچار شگفتی کرده و همه آنان را مات و مبهوت کرد، به گونه‌ای که هریک در توصیف آن سزنی گفتند، بعضی آن را شعر، برخی سحر و اساطیر اولین^۱ و بالاخره در سالهای اخیر نیز بعضی چون طه حسین آن را نه شعر و نه نثر بلکه «قرآن» خواندند^۲.

این معجزه بیانی اسلام همان‌گونه که در نفوس شنوندگان و عقاید آنان تحول ایجاد کرد در زبان و گفتار آنان نیز تأثیر فراوانی گذاشته و با دگرگون کردن هنر سخنوری، به آن جان تازه‌ای بخشید. شاعران و اهل سخن که زیبایی سخن را بیش از دیگران درک می‌کنند در این تحول و دگرگونی نقش بیشتری پذیرفتند. برخی از آنان معانی قرآن کریم را می‌گرفتند و در اشعار خود داخل می‌کردند و برخی هم چون «لبید»^۳ نیز پس از شنیدن آن دست از سرودن شعر کشیدند.

ابوالفرج نقل می‌کند که عمر بن الخطاب به مغیره بن شعبه که والی کوفه بود نوشت که شعر شاعران قومش را که در اسلام سروده بودند جمع آوری کند. مغیره نیز موضوع را به لبید اعلام کرد، اما لبید در جواب وی سوره بقره را نوشت و گفت خداوند متعال برایم آیات قرآن کریم را جانشین شعر قرار داده

۲. [يقول الذين كفروا ان هذا الاساطير الاولين] س. انعام / ۲۵، جمع اساطير: از ماده «سطر» به معنی سطرې که کاهن، ساحر یا شعبده‌باز می‌نویسد. ر.ک این منظور، لسان العرب، ماده «سطر».

۳. زکی مبارک می‌نویسد: وقتی در پاریس به سر می‌بردم شنیدم که طه حسین چنین جمله‌ای گفته است اما آن را شوخی می‌پنداشتم، به همین خاطر وقتی به وطن بازگشتم نزد او رفتم اما دیدم که او اصرار دارد بر این که کلام سه قسم است: شعر، نثر و قرآن. ر.ک. [۹]، ص ۸.

۴. لبید یکی از اصحاب «معلقات» و از جمله معمرین است، وی ۱۲۵ سال عمر کرد. با ظهور اسلام لبید با رغبت فراوان آن را پذیرفت. قرآن کریم را حفظ کرد و به عبادت روی آورد. او در کوفه ساکن شد و در سال ۴۱ هجری وفات یافت. اشعاری که از وی بر جای مانده همه مربوط به عصر جاهلی است. برای اطلاع از اخبار و اشعار وی ر.ک. [۳]، ۳۵۰/۱۵ به بعد.

است.^۵ زیرا عقیده داشت با وجود قرآن کریم، شعر کم ارزشتر از آن است که عمر خود را در اشتغال به آن سپری کند.

مبالغه نیست اگر با دکتر شوقی ضیف ادیب و اندیشمند معاصر مصر هم‌رأی شده و بگوییم «تمامی علوم و معارفی که عرب کسب کرد به فضل قرآن کریم و تشویقی بود که این کتاب آسمانی در دل آنان جای داد. به دنبال آن علوم فراوانی از این کتاب الهی اشتقاق یافت، مانند علم قرائت، تفسیر، اسباب النزول، نحو و اعراب قرآن کریم، علم خاص و عام و علوم دیگری که سیوطی در کتاب دو جلدی «الاتقان فی علوم القرآن» ذکر کرده است، علمی که منتهی به ظهور علوم بلاغت شد. علاوه بر این، علوم مهم دیگری چون فقه و اصول فقه نیز از آن ریشه گرفت. همچنین مبالغه نکرده‌ایم اگر بگوییم تمامی علوم اسلامی برای خدمت به قرآن کریم پیدا شد و این قرآن کریم بود که نهضت علمی عرب را موجب گردید.^۶ در این مورد بیش از این سخن نمی‌گوییم و فقط به ذکر تأثیری که قرآن کریم بر نقد ادبی گذاشت، بسنده می‌کنیم.

۲- اسلام و شعر

۲-۱- طرح مسأله و پیشینه موضوع

یکی از مسائلی که به دنبال تعالیم اخلاقی اسلام در بین اندیشمندان اسلامی مطرح شد، مسأله جواز سرودن شعر و به دنبال آن تقدم یا تأخر ارزش آن از ارزش نثر است. قرآن مجید در مورد آیات خود می‌فرماید که این آیات شعر نیست^۷ و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شاعر نیست و در جای دیگر می‌فرماید: «ما پیامبر را شعر نیاموختیم و چنین چیزی هم شایسته و زیننده او نیست.^۸ در آیه دیگری شاعران را مورد نکوهش قرار داده است که گمراهان از شاعران پیروی می‌کنند، آنان در هر وادی سرگشته و حیرانند و به آنچه می‌گویند عمل نمی‌کنند.^۹ علاوه بر این آیات، روایاتی نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده که در آنها شعر و شاعری مسأله‌ای زشت و مذموم قلمداد شده است، از جمله: «درون خود را از چرک و خون پر کنید بهتر است تا این که از شعر انباشته سازید»^{۱۰}.

وجود این آیات و روایات از یک طرف و مضامین غیراخلاقی بسیاری از اشعار و طرح مطالبی که از نظر اسلام ضد ارزش شناخته می‌شوند از طرف دیگر، موجب شده است که عده‌ای از سرودن و حتی خواندن شعر اجتناب کرده و آن را امری غیردینی و مذموم قلمداد کنند. این عده برای تأیید درستی عقیده خود علاوه بر آیات و احادیث موجود، سیره عملی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نیز مورد استشهاد قرار می‌دهند. آنگونه که از اخلاق و رفتار حضرت نقل می‌کنند آن حضرت در زندگی کهربار خود نه

۵- ر.ک. [۳] ص ۳۵.

۶- [۷] ص ۳۲.

۷- [۷] ص ۳۵.

۸- [۷] ص ۳۵.

۹- [۷] ص ۳۵.

۱۰- [۷] ص ۳۵.



تنها شعری نسرودند بلکه به شعری نیز استشهاد نفرمودند و اگر جایی به ناچار می‌خواستند شعری را مورد استشهاد قرار دهند از یکی از اصحاب می‌خواستند که آن را بخواند و اگر خود آن حضرت به شعری متمثل می‌شدند عمداً ترتیب کلمات آن را تغییر می‌دادند تا در وزن آن اخلال به وجود آورند.^{۱۱} ابوالفرج در اخبار اسلام آوردن کعب بن زهیر^{۱۲}، که حضرت رسول ﷺ قتل وی را مباح اعلام فرموده بود، نقل می‌کند که ... کعب داخل مسجد شد و آرام نزد حضرت رفت و نشست و گفت: «الآمان یا رسول الله!» حضرت پرسید: «تو کیستی؟» گفت: «کعب بن زهیرم.»

حضرت فرمود: «تویی که می‌گویی...» بعد رو کرد به ابوبکر و فرمود: «چه می‌گویدی ای ابوبکر؟»^{۱۳} خود حضرت شعر کعب را نخواند و از ابوبکر پرسید تا او سروده کعب را بخواند و پس از آنکه ابوبکر شعر کعب را خواند حضرت به او فرمود: «در امان هستی، و پس از آن کعب قصیده مشهور «بیانت سعاده» را برای حضرت انشاء کرد.

همچنین وقتی ابن رواحه و کعب بن مالک، دو شاعر مؤمن و مسلمان، از آن حضرت اجازه خواستند تا جواب هجوهای ابوسفیان^{۱۴} را بدهند، حضرت به ابن رواحه فرمود: «تویی آنکه می‌گویدی قَتَبْتَ؟» ابن رواحه عرض کرد بله ای رسول خدا! من کسی هستم که می‌گوید:

قَتَبْتَ اللَّهُ مَا أَعْطَاكَ مِنْ حَسَنِ تَثْبِيتِ مُوسَى وَ نَصْرًا كَالَّذِي نَصَرَ
و به کعب بن مالک فرمود: «تویی آنکه می‌گویدی: «هَمَّتْ؟» کعب گفت: «آری منم آنکه می‌گویدی:
هَمَّتْ سَخِينَةً أَنْ تَفَالِبَ رَبُّهَا وَ لَسْتُ فَلَاحِبًا مُفَالِبِ الْفَلَاحِ»^{۱۵}
و حضرت برای آن دو دعا فرمود.^{۱۶}

ابوالفرج همچنین در اخبار سخیم نقل می‌کند که حضرت به شعر وی متمثل شدند اما آن را تغییر داده و فرمودند: «کفی بالاسلام و الشیب ناهیا»^{۱۷} ابوبکر عرض کرد ای رسول خدا «کفی الشیب و الاسلام للمرء ناهیا»، یعنی صحیح شعر اینگونه است اما حضرت توجهی به سخن وی نفرمود. ابوبکر که پی برد حضرت عمداً شعر را تغییر داده است گفت شهادت می‌دهم که تو رسول خدا هستی، و خواند وَ مَا عَلَّمْنَا الشَّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قرآن مبین. (سوره یس، آیه ۶۹)

۲-۲- آیاتی که «ظاهراً» به مذموم بودن شعر دلالت دارد

از آنجا که بحث پیرامون جایز بودن شعر یا عدم آن مسأله‌ای است که از دیرباز مطرح بوده است،

۱۱. برای نمونه ر.ک. [۳]، ص ۳۰۵/۲۲.

۱۲. او فرزند زهیر بن ابی سلمی شاعر معروف جاهلی است. قصیده «بیانت سعاده» کعب بن زهیر که در حضور حضرت رسول ﷺ خواند بسیار مشهور است. پس از قرائت آن، حضرت رسول برده خود را به عنوان جایزه به کعب بخشیدند. او در سال ۲۲ هجری وفات یافت. برای اطلاع از اخبار و اشعار وی ر.ک. [۳]، ۸۷/۱۷ به بعد.

۱۳. ر.ک. [۳]، ۹۲/۱۷.

۱۴. ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب.

۱۵. سخینه در اصل نوعی غذا بوده که هنگام قطعی و خشکسالی می‌خورده‌اند. به قریش طمنه می‌زند که خوراک آنها سخینه است. در اینجا مراد از سخینه خود قریش است. مقابل: غلبه کننده. غلاب: زیاد غلبه کننده، یعنی قریش که امروزه پیروز نبردهاست بزودی مغلوب خواهد شد.

۱۶. ر.ک. [۳]، ص ۲۲۶/۱۶.

۱۷. اصل شعر شحیم اینگونه است:

حَسْبِيرُهُ وَ دَعِ إِنْ تَسْجَهَرْتَ عَادِيَا كَفَى الشَّيْبُ وَ الْإِسْلَامُ لِلْمَرْءِ نَاهِيَا

اندیشمندان زیادی نیز به پاسخ دادن اشکال منکران پرداخته‌اند. شاید مفصلترین این پاسخها همانگونه که استاد احمد بدوی می‌گوید^{۱۸} پاسخی است که عبدالقاهر جرجانی در دلایل الاعجاز ذکر کرده است. وی فصلی از این کتاب ارزشمند را به «الکلام علی من زهد فی روایة الشعر و حفظه و ذم الاشتغال بعلمه و تتبعه» اختصاص داده است. در این فصل ادله معتقدان به مذمت شعر و شاعری را برشمرده و برای هر یک پاسخ لازم را نیز ذکر می‌کند. بهتر است قبل از هر سخنی، آیاتی را که مستمسک مخالفین قرار گرفته است از نظر بگذرانیم:

﴿وَمَا عَلَّمْنَا الشَّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ﴾

یس / ۶۹

﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أَرْسَلْنَا الْأَوَّلِينَ﴾

الانبياء / ۵

﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُرْتَبِّصِينَ﴾

الطور / ۳۱-۳۰

﴿وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرَاهُ لَشَاعِرٍ مَجْنُونٍ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ﴾

الصافات / ۳۷-۳۶

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ وَلَا بَقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

الحاقه / ۲۰-۲۳

﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مِنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ، تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ اِكْثَرَهُمْ كَاذِبُونَ وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ الْآلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾

الشعراء / ۲۲۱-۲۲۷

تمامی آیاتی که پیرامون شعر و شاعری سخن گفته است همین آیات است. شرح و تفصیل این آیات به طول خواهد انجامید.

۲-۳- پاسخ به آیات شریفه

آنچه که با اندکی تأمل معلوم می‌شود این است که این آیات مربوط به قضیه معینی بوده و در مقام تحدی و پاسخگویی به مشرکان است. آنان که پس از تحدی قرآن مجید از آوردن یک آیه شبیه به قرآن عاجز ماندند، کلمات نورانی قرآن کریم را سحر و جادو نامیدند. آیات فوق در مقام پاسخگویی به آنان می‌فرماید: قرآن کریم سحر یا شعر نیست. اساساً این آیات همان‌گونه که علامه طباطبایی صاحب المیزان می‌گوید^{۱۹} از آیات مکی است که در مرحله دفاع از دعوت محمد ﷺ نازل شده است و در



مرحله‌ای که آیات، آهنگ تشریح و قانونگذاری دارند نیست، یعنی قرآن کریم در دفاع از دعوت آن حضرت می‌فرماید که این آیات برخلاف آنچه مشرکان می‌گویند شعر و ساخته انسان نیست و تأکید می‌فرماید که حضرت محمد ﷺ پیامبر و فرستاده خدا است و آنچه می‌گوید رسالت آن حضرت و از جانب پروردگار جهانیان است، آن حضرت شاعر و کاهن نیست و کلمات او ساخته و پرداخته خیال یا وسوسه شیاطین نیست.

و اما آیه‌ای که می‌فرماید: پیامبر را شعر نیاموختیم و زیننده او نیست نیز دلیل مذمت شعر شمرده نمی‌شود، زیرا معنای آیه بنا به گفته مفسران چنین است: ما الذی علمناه شعراً و ما ینبغی له أن ینبغ عناً شعراً^{۲۰} یا اینکه و ما ینبغی له أن ینبغ عناً ما لم نُعلمه یعنی او هم کسی نیست که آنچه او را با وحی تعلیم نداده‌ایم تبلیغ کند زیرا او امین و صادق است.^{۲۱}

آیه فوق بنا به گفته عبدالقاهر به مثابه آیه ۲۸ از سوره عنکبوت است که می‌فرماید:

﴿و ما کنتم تتلوا من قبله من کتاب و لا تُخطه بيمينک﴾

یعنی تو قبل از اینکه قرآن کریم را بر تو فرو فرستیم هیچ کتابی نمی‌خواندی و خط نمی‌نوشتی، که البته دلیل مذموم شمردن خواندن و نوشتن نمی‌شود. صاحب العمدة در این باره می‌گوید اگر شاعر نبودن پیامبر دلیل زشت و ناپسند بودن شعر باشد، باید اُمی بودن آن حضرت نیز دلیل زشتی کتابت و تعلیم و تعلم شمرده شود^{۲۲}. خلاصه کلام اینکه این آیه برای تأکید بیشتر بر حقانیت حضرت رسول اکرم و دعوت وی، و همچنین برای کاملتر شدن حجّت بر منکران رسالت است، چه آنکه اگر آن حضرت شعر می‌سرود یا به نوشتن می‌پرداخت، این حجّت و بهانه برای منکران رسالت باقی می‌ماند که بگویند ما فکر کردیم که قرآن کریم از سروده‌ها و نوشته‌های خود حضرت است نه از طرف پروردگار.

و اما آیه اخیر نیز به ذم شاعران، بلکه طایفه‌ای از شاعران، پرداخته است و البته ربطی به ذم شعر و نفی ارزش هنری آن ندارد. از این گذشته بیشتر دانشمندان و محققانی که به تفسیر قرآن کریم پرداخته‌اند، برای اثبات گفته‌های خود و تفسیر کلمات غریب قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم ﷺ به شعر امرؤالقیس و اشعار اهل جاهلیت استشهد کرده‌اند^{۲۳}. ابن عباس در این باره می‌گوید: «اگر چیزی از قرآن کریم خواندید که معنای آن را نمی‌فهمید معنای آن را از اشعار عرب به دست بیاورید زیرا شعر دیوان عرب است^{۲۴}». و هنگامی که از وی چیزی از قرآن کریم می‌پرسیدند در مورد آن شعری قرائت می‌کرد. ابن رشیق عقیده دارد احتجاج کردن با آیه ۲۲۷ سوره شعراء به زشتی شعر و شاعری برداشتی غلط از قرآن کریم است، زیرا مراد از شاعران در این آیه شاعران مشرکان می‌باشند که حضرت رسول را هجو و موجب اذیت و آزار وی می‌شدند، اما شاعران مؤمن داخل در این نکوهش قرآن

۲۰. همان، ۲۱.

۲۰. رک. [۱]، ص ۷۶.

۲۲. همان.

۲۳. برای نمونه مراجعه شود به تفسیر کشاف زمخشری، تفسیر کبیر امام فخر رازی و تفسیر مجمع البیان طبرسی. بسیار کم اتفاق می‌افتد که در صفحه‌ای از این تفاسیر به شعر جاهلی استشهد نکرده باشند.

۲۴. رک. [۱]، ص ۹۰.

کریم نیستند و الا استثنا کردن آنان در ذیل آیه صحیح نبود.^{۲۵}

و اما اینکه حضرت رسول ﷺ در احادیثی نهی از شعر و روایت آن فرموده است، اگر چنین باشد در احادیث دیگری نیز فرموده است: «ان من الشعر الحکمة و ان من البیان لسحراً»^{۲۶} و با عمل و کلام خود برخی شاعران را به سرودن شعر تشویق فرموده است. طبق روایتی که ابوالفرج در الأغانی نقل می‌کند نابغه جعدی می‌گوید: این شعرم را برای رسول اکرم ﷺ خواندم که:

بَلَّغْنَا السَّمَاءَ مَجْدُنَا وَ جَدُونَا
وَ اِنَّا لَسَنَبْغِي فَوْقَ ذَٰلِكَ مَظْهَرَا

حضرت خوشش آمد و فرمود: آن مظهر که آن را می‌طلبید کجاست. عرض کردم: بهشت یا رسول‌الله، حضرت فرمود: بگو ان شاء الله و می‌افزاید: گفتم:

لَاخِيرَ فِی حَلْمٍ اِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ
وَ لَاخِيرَ فِی جَهْلِ اِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ

بِوَادِرُ تَحْمِي صَفْوَهُ اَنْ يَكْدَرَا
حَلِيمٌ اِذَا مَا اُورِدَ الْاَمْرَ اَصْدَرَا

حضرت فرمود: خوب گفتمی، دهانت سالم باد!^{۲۷}

در احادیث دیگری روایت شده که حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه و کعب بن زهیر آن حضرت را مدح می‌کردند و آن حضرت به دقت به اشعار آنان گوش می‌دادند، و گاهی آنان را امر می‌فرمودند که با شعر جواب مشرکین را بدهند^{۲۸} و به حسان می‌فرمودند: «قُلْ وَ رُوْحُ الْقُدُسِ مَعَكُمْ» و در مورد شعر کعب بن مالک می‌فرمودند: «لَهَذَا اَشْدُّ عَلَيْهِمْ مِنْ مَوَاقِعِ النَّبْلِ»^{۲۹} شعر تو از زخم نیزه بر آنان سخت‌تر است. شیخ عبدالقاهر جرجانی در این زمینه احادیث دیگری نیز ذکر کرده است که برای پرهیز از طولانی شدن کلام از بیان آنها خودداری می‌کنیم.

خلاصه کلام اینکه احادیثی که نهی از روایت شعر می‌کنند با احادیثی که در بالا ذکر کردیم تعارض دارند. در چنین حالی برای رفع تعارض باید نهی وارد در احادیث مذکور را بر نوع خاصی از اشعار حمل کرد، یعنی اشعاری که با تعالیم اخلاقی اسلام تناقض دارد و امور زشت و ضد اخلاقی را آراسته و زیبا جلوه داده و دیگران را غیرمستقیم دعوت به آن کرده است یا اشعاری که دربردارنده هجو آن حضرت یا تشویق مشرکان به پایداری در مقابل مسلمانان بوده است. ابوالفرج روایتی نقل می‌کند که تأیید بسیار مناسبی برای این مطلب است. وی روایت می‌کند: اُمیة بن اُبی صلت بعد از جنگ بدر در رثای کشته‌شدگان قریش شعر می‌سرود و قریش را به ایستادگی در مقابل مسلمانان تشویق می‌کرد. از جمله اشعار وی این بیت است:

مَا اِذَا بِسِدْرٍ وَ الْعَقْدَ قُلْ مِمَّنْ مَرَازِبَةَ جِحَاجِحِ

ابوالفرج می‌افزاید: این همان قصیده‌ای است که حضرت رسول ﷺ از روایت آن نهی فرمود^{۳۱}.

۲۵. همان.

۲۶. ر.ک. [۵]. ص ۲۹.

۲۷. ر.ک. [۳]. ۱۳/۱۲/۵.

۲۸. ر.ک. [۳]. ۲۴۷/۱۶ [۵]. ۳۰/.

۲۹. همان.

۳۰. العنقل: ترمای شنی در منطقه «بدر». مرازبه: جمع مرزبان؛ رئیس، شجاع مهاجم. جِحَاجِح: جمع جَحْجَح: شتابنده به سوی مکارم، سبِّد و آقا

۳۱. ر.ک. [۳]. ۱۳۰/۴.



کوتاه سخن این که آیات و احادیث مذکور دلالتی بر مذموم بودن شعر ندارند. حسن ختام این بحث را حدیث منقول از حضرت رسول ﷺ قرار می‌دهیم که فرمود: **أَمَّا الشَّعْرُ كَلَامٌ فَحَسَنُهُ حَسَنٌ وَ قَبِيحُهُ قَبِيحٌ**^{۳۲} و **أَمَّا الشَّعْرُ كَلَامٌ مُؤَلَّفٌ فَمَا وَافَقَ الْحَقَّ مِنْهُ فَهُوَ حَسَنٌ وَ مَا لَمْ يُوَافِقِ الْحَقَّ مِنْهُ فَلَاخِيَرٌ فِيهِ**^{۳۳}.

۲ - ۴ - تأثیر اسلام بر نقد ادبی

نقد ادبی از علمی است که سابقه‌ای طولانی داشته و قدمت آن به عصر جاهلی برمی‌گردد. ادبای عصر جاهلی به نحوه سخن گفتن و شعر سرودن عنایت فراوانی داشتند. با ظهور اسلام و تأثیری که قرآن کریم بر عرصه‌های مختلف زندگی مردم گذاشت، نقد ادبی نیز وارد مرحله تازه‌ای شد و از صورت غیر معلل و ذوقی بودن به سمت قانونمند شدن حرکت کرد. آنگونه که از روایتهای الاغانی برمی‌آید شاعران عصر جاهلی در سرودن شعر، عنایت فراوانی به اختیار و برگزیدن الفاظ و معانی داشتند. این عنایت بعد از ظهور اسلام و به فضل آیات قرآن کریم که در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد و به تأسی از رسول اکرم ﷺ که **أَفْصَحَ الْعَرَبِ** بود رو به فزونی نهاد.

اخباری که از پیامبر اکرم «ص» روایت می‌شود دلالت دارد بر اینکه آن حضرت عنایت بسیاری به انتخاب و گزینش الفاظ داشتند. از جمله این روایات، حدیثی است که در آن می‌فرماید: **«لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ خَبَثٌ نَفْسِي وَ لَكِنْ لِيَقُلْ لِقِسْتِ نَفْسِي**^{۳۴}». از آنجا که حضرت دوست نداشت مسلمانان خیانت را به خود نسبت دهد، فرمود: به جای **«خَبَثٌ نَفْسِي»** بگویید **«لِقِسْتِ نَفْسِي**^{۳۵}».

جا حظ که خود از پیشتازان عرصه فصاحت و بلاغت محسوب می‌شود، در مورد کلام آن حضرت چنین می‌گوید: **«إِنَّهُ لَمْ يَنْطِقْ إِلَّا عَنِ مِيرَاثِ حِكْمَةٍ وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ إِلَّا بِكَلَامٍ قَدْ حُفَّتْ بِالْعَصْمَةِ... ثُمَّ لَمْ يَسْمَعْ النَّاسُ بِكَلَامٍ قَطُّ أَعْمَ نَفْعًا وَ لَا أَقْصَدَ لَفْظًا وَ لَا أَعْدَلَ وَ زَنَا وَ لَا أَجْمَلَ مَذْهَبًا وَ لَا أَكْرَمَ مَطْلَبًا وَ لَا أَحْسَنَ مَوْقِعًا وَ لَا أَسْهَلَ مَخْرَجًا وَ لَا أَفْصَحَ مَعْنَى وَ لَا أَبْيَنَ فِي فَوْحٍ مِنْ كَلَامِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ [آلِهِ وَ] سَلَّمَ**^{۳۶}».

ابوالفرج چند مورد از سخنان و اظهارنظرهای آن حضرت در مورد شعر انصار را نقل کرده است. این اظهارنظرهای حضرت همان‌گونه که بزودی خواهیم دید پایه‌های معیار جدیدی در نقد ادبی را پی‌ریزی می‌کند. از جمله این اظهارنظرها این که پس از شکست مشرکین در جنگ احزاب، حضرت فرمودند: **«دیگر آنان با شما نخواهند جنگید، اما شما با آنها جنگیده و اذیت و آزوده خواهید شد و شما را هجو خواهند کرد. چه کسی از عرض و آبروی مسلمانان حمایت و دفاع می‌کند؟»** عبدالله بن رواحه جواب داد: **«من یا رسول الله!»** حضرت فرمودند: **«أَنْتَ لِحَسَنِ الشَّعْرِ»** و پس از عبدالله، کعب نیز جواب داد و حضرت به وی نیز فرمود: **«أَنْتَ لِحَسَنِ الشَّعْرِ»**^{۳۷}. و در جای دیگر می‌فرماید: **«عبدالله بن رواحه را امر کردم و او شعر گفت و خوب گفت و حسان را امر کردم او نیز شعری در جواب مشرکان خواند که**

۳۲. ر.ک. [۵]، ۳۵/۱.

۳۳. ر.ک. [۶]، ص ۱۳.

۳۵. لقست نقشه و خبثت نقشه مترادف می‌باشند، یعنی کسل و سست شد، حال او به هم خورد.

۳۶. همان، به نقل از البیان و التبیین، ۱۷/۲.

۳۷. ر.ک. [۳]، ۲۴۶/۱۶.

موجب فروکش کردن خشم و غیظ مسلمانان می‌شد^{۳۸}».

ابوالفرج همچنان نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داخل مسجد شد در حالی که کعب ابن مالک مشغول خواندن شعر بود. وقتی کعب حضرت را دید منقبض و ساکت شد. حضرت فرمود: به چه کاری مشغول بودید؟ کعب پاسخ داد: من شعر می‌خواندم. حضرت فرمود: «ادامه بده» و کعب شعرش را ادامه داد تا رسید به این بیت که:

مقاتلنا عن جذمنا كل فحمة مذبذبة فيها القوانس تلمع^{۳۹}

حضرت فرمود: نگو «جذمنا» بگو «مقاتلنا عن دیننا كل فحمة». حضرت رسول طبق این روایت نقد ادبی را وارد مرحله جدیدی می‌نماید و نقد را که در عصر جاهلی ذوقی و غیر معلل بود به سوی موضوعی و قانونمند شدن سوق می‌دهند. در حقیقت اولین ضابطه و مقیاس را برای نقد معین می‌فرماید و آن مقیاس دین و انتخاب کلمه است، یعنی همان مقیاسی که بعد از آن حضرت تا عصر ابوالفرج جزء مقیاسها و معیارهای سنجش سخن در نزد نقادان موجود بوده است.

ابوالفرج همچنین روایت دیگر نقل می‌کند که می‌توان ضابطه و مقیاس دیگری را از آن برای نقد این دوره، از کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استفاده کرد. او از انس بن مالک روایت می‌کند که:

«حضرت در مجلسی نشسته بودند که جز خزرجیان کسی حضور نداشت. حضرت از آنان خواست تا شعر قیس بن خطیم را بخوانند، یکی از آنان قصیده وی را خواند، چون به این بیت رسید:

أجالدهم يوم الحديقة حاسراً كأن يدي بالسيف مخراق لاعب^{۴۰}

حضرت به سوی اهل مجلس التفات فرمود و پرسید: آیا آنگونه که می‌گوید بوده است؟ و آنان شهادت به راستی سخن وی دادند^{۴۱}».

از این روایت می‌توان چنین برداشت کرد که صدق تجربه و دوری از غلو و مبالغه و در حقیقت انتخاب تصویر واقعی، جزء ارزشهایی است که به نظر حضرت، رعایت آن در شعر مطلوب است. همین مسأله بزودی به مبدأ و مقیاسی از مبادی نقد ادبی تبدیل شد.

۲-۵- تحول «نقد» با کلام حضرت امیر علیه السلام

و اما از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان آن حضرت، کلامی که دلالت بر عنایت آنان به اختیار الفاظ و معانی داشته باشد یا به عنوان مقیاس نقدی شناخته شود، روایت نشده است. احتمالاً اگر هم چنین کلامی از آنان وجود داشته است، تحت الشعاع فصاحت و بلاغت حضرت قرار گرفته و ذکر نشده

۳۸. همان.

۳۹. جذم: اصل هر چیزی. مذربه: نیز، آماده نبرد. قوانس، جمع قونس: کلاه خورد.

۴۰. أجالدهم: با آنان پیکار می‌کنم. الحديقة: روستایی در راه مکه که محل جنگ اوس و خزرج بوده است. حاسراً: بدون زره و سپر. مخراق: تکه‌ای پارچه که در نوعی بازی کودکان به کار می‌آمده است و همچنین به معنی شمشیر چوبی که کودکان در بازی به جای شمشیر به دست می‌گیرند. این کلمات در معلقه عمرو بن کلثوم هم آمده است.

کأن سبوقنا متاً و منهم مخارق بسایدی اللاعینا

۴۱. ر.ک. [۳] ۹/۳.



است. اما پس از رحلت حضرت علیه السلام کم و بیش روایاتی از برخی صحابه در الاغانی وجود دارد که به شناخت مراحل تطوّر و تحوّل نقد کمک فراوانی می‌کنند.^{۴۲} در این میان شاید مهمترین این روایات، روایتی است که ابوالفرج از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌کند، زیرا تحوّل نقد ادبی از صبغه جاهلی به اسلامی در آن مشهود است. وی می‌نویسد: حضرت علی علیه السلام در ماه مبارک رمضان مردم را افطار می‌داد و پس از افطار، بسیار موجز و با بلاغت سخن می‌گفت. شبی مردم در مورد أشعرالناس بحث و گفتگو می‌کردند و صدای آنان به اختلاف و مشاجره در این مورد بلند بود. حضرت علی علیه السلام به ابوالأسود ثؤلی فرمود: «نظر تو چیست؟» ابوالأسود عرض کرد: «به نظر من ابی‌دؤاد^{۴۳} أشعرالناس است.» سپس حضرت امیر علیه السلام روی به مردم کرده و فرمود: «کلُّ شعرائکم محسنٌ ولو جمَعَهُمْ زمانٌ واحدٌ و غایةٌ واحدةٌ و مذهبٌ واحدٌ فی القول لَعَلِمْنَا اِيَهُمْ اَسْبِقُ اِلَى ذَلِكِ وَ كَلِمَهُمْ قَدْ اَصَابَ الَّذِي ارَادَ وَ اَحْسَنُ فِيهِ وَ اِنْ يَكُنْ اَحَدٌ فَضَلَّهُمْ فَالَّذِي لَمْ يَقُلْ رَغْبَةً وَ لارَهْبَةً، امرؤ القيس بن حُجر فانه كان اصحَّهم بادرةً و أجودهم نادرةً^{۴۴}». همین روایت در نهج البلاغه^{۴۵} و العمدة ابن رشيق^{۴۶} با اندکی تغییر آمده است. متن این حدیث ارزشمند از چهار قسمت تشکیل شده است و همان‌طور که گفتیم از اهمیت فوق‌العاده‌ای در تاریخ نقد ادبی برخوردار است، زیرا هر قسمت از آن می‌تواند در روشن کردن زاویه تاریکی از بحث نقد رهگشا باشد و برای محققانی که مراحل مختلف تطوّر نقد را پی می‌گیرند مرحله‌ای از این مراحل را بخوبی نمایان سازد. در هر صورت، چهار قسمت تشکیل دهنده حدیث مذکور به این ترتیب است:

- ۱- کل شعرائکم محسنٌ؛
 - ۲- لو جمَعَهُمْ «زمانٌ واحدٌ» و «غایةٌ واحدةٌ» و «مذهب واحد» فی القول لَعَلِمْنَا اِيَهُمْ اَسْبِقُ اِلَى ذَلِكِ؛
 - ۳- کَلِمَهُمْ قَدْ اَصَابَ الَّذِي ارَادَ وَ اَحْسَنُ فِيهِ؛
 - ۴- وَ اِنْ اَحَدٌ كَانَ فَضْلُهُمْ - وَ بنا به روایت موجود در نهج البلاغه: ان كان و لا بُدَّ - فالذی لم یقل رغبَةً و لارهبَةً، امرؤ القيس، فانه كان اصحَّهم بادرةً و أجودهم نادرةً.
- در قسمت اول این متن، حضرت قید و بند تعصب فکری، نژادی و قبیله‌ای را گشوده و بیان فرموده که تمامی شاعران از جاهلی گرفته تا اسلامی و با صرف‌نظر از عقیده و نژادی که دارند، در سرودن شعر از هنر خویش خوب استفاده کرده‌اند. بنابراین اگر شاعری در عصر جاهلی و با عقاید غیر توحیدی شعر سروده باشد عقاید فاسد وی نباید موجب شود که ارزش هنری شعر وی نادیده گرفته شود... همچنان که خود آن حضرت در پایان سخنانش امرؤ القیس را به عنوان بهترین شاعر برگزیده، با وجودی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برحسب روایتی که از آن حضرت نقل می‌کنند امرؤ القیس را حامل پرچم شاعران به سوی آتش جهنم معرفی فرموده است.^{۴۷}

۴۲. برای نمونه ر.ک. [۳]، ۱۰/۳۳۷، ۱۱ و ۱۰/۱۶۶، ۱۷۹ و ۲۲/۳۰۷، ۳۰۸/۱۹۳.

۴۳. ابودواد الایادی از شاعران برجسته عصر جاهلی است، او در حسن همجواری ضرب‌المثل بوده است. برای اطلاع از اخبار وی ر.ک.

۴۴. [۳]، ۱۶/۴۰۲، ر.ک. [۳]، ۱۶/۴۰۶.

۴۵. نصارالحکم شماره ۴۵۵، ر.ک. [۱]، ۱/۱۱۱.

۴۶. نصارالحکم شماره ۴۵۵، ر.ک. [۱]، ۱/۲۰۲.

۴۷. ر.ک. [۱]، ۱/۲۰۲.

اما در قسمت دوم متن، امام علیه السلام اشاره می‌فرماید که مقایسه‌های ارتجالی بین شاعران که غالباً مبتنی بر تعصب است، در مقیاس نقدی ارزشی ندارد. منظور از مقایسه ارتجالی مقایسه‌ای است که در یک جلسه و با تکیه بر اشعاری که از شاعر در حافظه قضاوت‌کننده وجود دارد انجام گرفته و براساس آن حکم به خوبی یا بدی شعر وی صادر می‌شود.

بنابر اساسی که حضرت امیر علیه السلام بنا نهادند مقایسه بین دو شاعر از دو عصر متفاوت و همچنین مقایسه بین دو قصیده در دو موضوع متفاوت یکی در رثاء و دیگری در هجاء یا مثلاً یکی در مدح و دیگری در غزل یا اعتذار، عملی غیرمنطقی است، هم آنگونه که مثلاً در سنجش مهارت نقاشی بین دو نقاش هنرمند، تابلویی که نقش آن گل است و تابلویی که ساحل آرام دریایی را به تصویر کشیده مقایسه نمی‌شوند.

بنابراین موازنه یا مقارنه فقط بین دو شاعر هم‌عصری که در یک غرض و ای بسا در یک وزن و قافیه شعر سرودند، امکانپذیر است، در غیر این صورت هم آنگونه که بعدها نیز «خلف الأحرار» بیان کرد سخن گفتن از اشعر الناس، أخطب الناس یا اجمل الناس بودن فردی هرگز مورد اتفاق و موافقت همه قرار نمی‌گیرد.^{۴۸}

و از این که امام علیه السلام مذهب واحد را هم در مقایسه بین دو شاعر شرط دانسته‌اند معلوم می‌شود علاوه بر این که مقایسه دو شاعر از دو عصر مختلف، یا مقایسه دو شاعر با دو غرض شعری متفاوت صحیح نیست. مقایسه بین دو شاعر با دو مذهب هنری مختلف نیز صحیح نمی‌باشد. یعنی در مقایسه بین دو شاعر باید وحدت مذهب و تخصص آنان نیز لحاظ شود، برای مثال مقایسه بین قصیده ابوالعاهیه که شاعر زهد است و ابونواس که شاعر خمیریات یا ابوتمام که شاعر حماسه است کاری عبث و بیهوده است، حتی اگر از هر دو شاعر خواسته باشیم که در یک موضوع قصیده‌ای سروده باشند.

قسمت سوم کلام حضرت امیر علیه السلام را که نوعی ارج نهادن به کوشش شاعران محسوب می‌شود، در توضیح قسمت اول سخنان آن حضرت بیان کردیم.

قسمت چهارم این سخنان، که طی آن، امام علیه السلام شاعر برگزیده خویش را معرفی می‌فرمایند برگ زرینی در تاریخ ادب و نقد ادبی محسوب می‌شود. آنگونه که از کلمات این قسمت از سخنان امام علیه السلام استفاده می‌شود، به نظر حضرت، شاعری می‌تواند به درجات عالی هنری و شاعری برسد که خود را از چنگال دیو خوف و وحشت و همچنین از عبودیت طمع برهاند، - «فالذی لم یقل رغباً و لارهباً» - طبیعی است که اگر شاعر از سخن گفتن و شعر سرودن بر مقتضای عقل و عاطفه‌اش وحشت داشته باشد یا اینکه از روی طمع، نه از روی اخلاص و پاسخ به ندای وجدان، شعر بسراید، شعر وی فاقد عنصر عاطفه، که از عناصر اصلی شعر شمرده می‌شود، خواهد بود.

خلاصه کلام اینکه حضرت امیر علیه السلام نقد را از صورت ذوقی و ابتدایی آن در عصر جاهلی به مرحله



تعلیل و تحلیل می‌کشاند و برای ترجیح دادن امرؤالقیس بر دیگران دلیل و علت ذکر می‌کند و می‌فرماید زیرا معانی امرؤالقیس ظریف و دقیق است، که این ظرافت و دقیق بودن معانی حکایت از قدرت قوه تخیل در وی می‌کند.

ابن رشیق در العمدة همین حدیث را با اندکی تفاوت ذکر می‌کند و سپس با توجه به معنی «باده» و «فادرة» می‌گوید: اگر امرؤالقیس از شاعران دیگر پیشی گرفته نه به این خاطر است که شعری سروده که دیگران نسروده‌اند، بلکه دلیل تقدم و سبقت وی این است که پیش از دیگران اشیایی را در شعرش ذکر کرده است که شاعران دیگر هم این اشیاء را پسندیده و از وی تبعیت کرده‌اند و می‌افزاید: امرؤالقیس اولین شاعری است که معانی را لطیف و دقیق کرده است و اولین کسی است که ایستادن بر اطلال و دمن را از دوستان و همراهان طلب کرده است و اولین کسی است که معشوقش را در زیبایی چشمانش به آهو و همچنین اسبها را در داشتن سرعت و هجوم بردن به عقاب تشبیه کرده است و او اولین شاعری است که اصطلاح «قیدالاولاد»^{۴۹} را در مورد اسبها به کار برده است.^{۵۰}

اینکه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نادره‌گویی را دلیل برتری امرؤالقیس بر دیگر شاعران قرار داده موضوعی است که ناقدان نیز در آثار خود بدان پرداخته‌اند. آنان عقیده دارند شاعری که از معانی مألوف و آشنا در شعر خود استفاده می‌کند، بجز زیبایی صیغت و سبک، فضل و هنر دیگری ندارد. اما آن معانی‌ای که شاعر در استخراج و ارائه آن در صورتی جدید و نو ابتکار به خرج داده و با بهره جستن از قوه تخیل آن را به صورتی تازه و بی‌نظیر ارائه می‌دهد، از محاسن و شاهکارهای ادبی شمرده می‌شود.^{۵۱} در پایان این مقال ذکر دو نکته که از فضای حدیث مزبور استنباط می‌شود نیز مفید به نظر می‌رسد:

۱- از حدیث مزبور معلوم می‌شود که حضرت علی (علیه السلام) که خود امیر سخن و بلاغت است، سؤال از اشعر الناس را، که مدتها سخن مجالس و محافل ادبی بوده است از اساس اشتباه می‌داند.

حکم به برتری شعر یا شاعری بر دیگران در واقع حکمی غیرمنطقی است، زیرا این تفضیل و برتری بیش از آنکه بر برتری فنون شعری یا مهارت شاعر موردنظر دلالت داشته باشد بر امیال شخصی فرد حکم و قضاوت کننده دلالت دارد، بنابراین هیچ غرابتی ندارد که عمر بن الخطاب در جامعه‌ای که تعلیم و تربیت اسلامی حاکم بر آن است شعر زهیر بن ابی سلمی یا نابغه ذبیانی را بهترین شعر بداند.^{۵۲} و عایشه که از عزت و جاهی که در حیات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) داشت کاسته شد، شعر لبید را بپسندد که در آن با تحسیر فراوان می‌سراید:

ذهب الذین یُعاشُ فی أکنافهم و بقیثُ فی خلفِ کجدِ الأجرِبِ^{۵۳}

به هر صورت هم آنگونه که کلام حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز دلالت دارد، انتخاب یک شاعر یا یک بیت به عنوان بهترین شعر یا بهترین شاعر امری غیرمنطقی است، به همین خاطر آن حضرت ضمن روایت مزبور برای موازنه بین شاعران شروطی را لازم و ضروری می‌دانند.

۴۹. برای توضیح این واژه به المعجم الوسیط مادة «ابد» یا «قید» مراجعه شود.

۵۱. ر.ک. [۲]، ص ۴۴۹.

۵۰. ر.ک. [۱]، ۲۰۳/۱.

۵۲. ر.ک. [۳]، ۷۱/۱۷.

۵۳. ر.ک. [۳]، ۶/۱۱ و ۳۳۷/۱۰.

۲ - همچنین معلوم می‌شود قول عده‌ای که عقیده دارند اسلام با شعر و شاعری مخالف است و قول کسانی که عقیده دارند که ظهور اسلام موجب از رونق افتادن مباحث مربوط به شعر و شاعری شد از واقعیت به دور است، زیرا طبق این روایت اولاً مسلمانان در مسجد و آن هم در ماه مبارک رمضان به مباحثه و مذاکره پیرامون شعر و بهترین شاعر مشغول بوده‌اند، و ثانیاً حضرت علی علیه السلام هم آنان را از این کار نهی نفرمود، بلکه خود آن حضرت هم در این مذاکره شرکت جسته و رأی ابوالأسود را جویا شدند که مفهوم آن این است که اسلام با شعر بما هو شعر و به خاطر شعر بودن آن مخالف نیست و اگر شعری را مردود می‌شمارد به دلیل محتوای آن است.

۳- منابع

- [۱]. ابن رشيق القيرواني، ابوعلی الحسن؛ العمدة فی محاسن الشعر و آدابه؛ الطبعة الاولى، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۸ هجری.
- [۲]. ابن سلام، محمد؛ طبقات الشعراء؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالکتب العلمية، ۱۴۰۸ هجری.
- [۳]. الاصفهانی، علی بن الحسین ابوالفرج؛ الاغانی؛ به تحقیق عبدالامیر علی مهنا و سمیر جابر؛ الطبعة الاولى، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ هجری.
- [۴]. بدوی، احمد؛ اسس النقد الأدبی عند العرب؛ الطبعة الثانية، مصر: مكتبة نهضة مصر، ۱۹۶۴ م.
- [۵]. الجرجانی، عبدالقاهر؛ دلائل الاعجاز فی علم المعانی؛ بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۵ هجری.
- [۶]. ضیف، شوقی؛ البلاغة تطوّر و تاریخ؛ الطبعة الثامنة، مصر: دارالمعارف، ۱۹۹۲ م.
- [۷]. ضیف، شوقی؛ تاریخ الادب العربی (المصر الاسلامی)؛ مصر: دارالمعارف، ۱۹۶۳ م.
- [۸]. الطباطبایي، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ المجلد الخامس عشر، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، [بی تا].
- [۹]. مبارک، زکی؛ الجزء النشر الفنی فی القرن الرابع؛ الجزء الاول، الطبعة الثانية، مصر: مطبعة السعادة، ۱۳۷۶ هجری.
- [۱۰]. یاقوت حموی؛ معجم الادباء؛ ج ۸۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی